



یکشنبه ۲۴ تیر ۱۴۰۳

سال نودونهم

شماره ۲۸۷۱۵

اطلاعات

۶



# ادب سوگ عاشورا



دکتر احمد جلالی

عمق زیبایی های داستان عاشورای امام حسین (ع) و امتداد آن که به پایمردی بانوی نامور تاریخ عاشورا، زینب (ع)، ماندگار شد. حکم می کند که فرصت ورود به میدان این خاطره را با عمیق ترین احساس های آکنده از حرمت و ادب و کرامت آفرین ببندیم. خاطره ای که اگر روح آن را لمس کنیم، زیبایی آفرین است و این ظرفیت را دارد که در این زمانه آشوب و تفرقه، اسباب وحدت میان مسلمانان و همه کسانی باشد که به آزادی و عدالت می اندیشند.

این نوشته کوتاه می خواهد با اشاره به گوشه هایی از صحنه ها و معانی بلند عاشورا، یادآوری کند که در نحوه بزرگداشت این خاطره و مراسم مربوط به آن، نگاه داشتن ادب مقام خاندان پیامبر (ص) شرط اول است.

ارادتمندان امام حسین (ع) توجه دارند که وجه غالب معنوی حماسه عاشورا درد و اندوه نیست، بلکه عزت و سرفرازی و قدرت و زیبایی و معنویت است. ماجرای کربلا دو رو دارد. یک طرف، مجموعه ای است از زشتی ها و پستی ها و نامردمی های اندوه آفرین و جانکاه؛ و روی دیگر آن تابلوی رنگارنگ و خیره کننده ای است از زیبایی های غرور آفرین و بهجت زای درونی.

به دلایل تاریخی و اجتماعی بسیار، در مجالسی که به نام امام حسین برگزار می شود، متأسفانه معمولاً بیشتر به شرح و بسط عاطفی روی اول سکه می پردازیم و بر آن اشک اندوه می باریم، اما چشم و دلمان را به اشک شوقی و برق غروری از زیبایی ها و شکوه عاشورا و نقش آفرینی خیال انگیز قهرمانان صحنه کربلا میهمان نمی کنیم و توجه نداریم که «سلام بر حسین» مفهوماً مقدم بر «لعنت بر یزید» است. این «سلام بر حسین» است که «لعنت بر یزید» را ترجمه می کند و به آن معنی می دهد. لرزیدن دل و ریختن اشک شوق در نگاه به عظمت و زیبایی رفتار امام، البته زیباتر و گیراتر و سازنده تر از گریه برآمده از ظلم و پستی یزید است.

شاید برای بعضی از ذاکران شریف و محترم اباعبدالله، تحریک عواطف از راه توجه دادن به پستی ها و دد منشی های یزیدیان سهل الوصول تر است تا تکان دادن عمق اندیشه ها و قلب ها از راه توجه دادن به بزرگی های عزت آفرین امام و یاران او. البته گریه بر سوز زخم تیر و سنان میسرتر است تا خیره ماندن در عظمت و آرامش یک «نفس مطمئه» که در روح یاران و خاندان او نیز دمیده شده است.

غالباً عواطف ما به وصف تلخی و سوزش یک کام تشنه حساس تر است تا به تصور شیرینی یک روح سیراب؛ و کمی تعداد یاران در میانه انبوه چشم پرکن دشمنان بیشتر به چشم می آید تا دیده سیر و جان دلیر و زهره شیر حسین و یاران وفادار او (ع). و گرنه، زبان حال آن سالار شهیدان را جز این نمی گفتم و نمی شنیدیم که:

دیده سیر است مرا، جان دلیر است مرا

زهره شیر است مرا، زهره تابنده شدم

گفت که: «با بال و پری، من پر و بال ندهم»

در هوس بال و پرش بی پر و پرنکنده شدم

تابش جان یافت دلم، وا شد و بشکافت دلم

اطلس نو بافت دلم، دشمن این ژنده شدم همچنان که در عبارتی از زیارت عاشورا می خوانیم، بنی امیه و آل زیاد و آل مروان، آن پستی ها و زشتی ها را به

و شما را از بیعت خویش بجل کردم. شما بازگردید و بروید و مرا امشب زمان خواستن بکار نبود، از بهر شما خواستم تا هر که خواهد رفتن، برود.»

امام می خواست با استفاده از تاریکی شب، امکان یک تصمیم آزاد و دور از هرگونه تحمیل پنهانی را در اختیار آنانی که به رهائی از معرکه می اندیشیدند بگذارد. در تاریخ طبری و هم در انشای ابوعلی بلعمی بر اساس این تاریخ - که نویسنده هر دو سنی هستند - قطعاتی از صحبت های امام با یاران خود را در آن شب آورده است که از زیباترین نقش های صحنه عاشوراست که نشان می دهد که در آن شرایط ملتعب، در شبی که فردایی و فرداشبسی چنان سخت و جانکاه را برای امام و خاندان او در پی دارد، توجه این مرد کوه غیرت تا کجا و تا کجا، و با چه ظرافتی، به زدودن رنگ هرگونه تحمیل از این صحنه رنگارنگ معطوف است. حتی فضای تحمیل نرم و پنهان را برهم می زند؛ هرچند که آن تحمیل رو به راه آزادگی داشته باشد و طبیعت شرایط، آن را در لفاف عرف مقبول پیچیده و آراسته باشد. این ظرف و ظرافت های اخلاقی است که عمل امام را فاخر می کند و وسعت میدان شجاعت روحی او را می نمایاند. قاف تا قاف پُر از پُر سیمرخ.

چه خیال انگیز است نگاه به زندگی مردی که در سخت ترین شرایطی که طاق کوه را در هم می شکند، قامت مردانه چاک چاک خود را به سختی به پای می دارد تا دشمنان خود را در ورای دین به آزادی دعوت کند و از حنجر خشک و مجروح خود فریاد بزند که: «اگر دین و پروای روز و آسپین ندارید، دَر دنیای خود آزاده باشید.» فریاد کردن این منطق از آن نای تشنه و خشک، حرف ساده ای نیست. باد نیست. آتش است. و چه دارد آن که این آتش ندارد؟

آتش است این بانگ نای و نیست باد

هر که این آتش ندارد نیست باد کدام مجالی آزادی انگیزتر از توسل و احترام به شخصیتی است که در توصیف سرداری که در ابتدا راه را بر او بسته و او را متوقف و محاصره و تهدید به جنگ کرده و سپس به سوی او بازگشته و به شهادت رسیده، از میان دهها نکته ممکن، بازهم به مفهوم آزادی باز می گردد و می گوید: «تو آزاده ای، همان گونه که مادرت تو را نامیده بود؟» تأملی درس آموز در محضر خاطره پیشوایی که به ما آموخت که سختی می تواند قرین ایمان باشد، اما ذلت نه. به ما آموخت که ترجیح دارد بوسه گاه پیامبر را به تیغ سپرد تا به ذلت بوغ دونان و نامردمان. و چه حالی ستودنی تر از حال آزاده ای که از آزادی با همه رنج هایش راضی است، و از تسلیم به دونی و حقارت، با همه وسوسه هایش بیزار.

از غنیمت های نگاه آموزشی به حرکت امام، فراهم آمدن امکان توجه ملموس تر به آن دسته از تعلیم دینی است که به جهت ظرافت و حساسیت مفاهیم مندرج در آن، در معرض کج فهمی و تحریف معنوی قرار دارند، و این بد فهمی ها در طول تاریخ اسباب خسارت های بزرگ شده است.

بزرگداشت خاطره شهادت چنین شخصیتی طبیعتاً ادب خاص خود را دارد. ادب آن است که اشک ما در سوگ حسین، اشک ادب و گریه تعظیم باشد. مرثیه سرایی ما می باید حامل روح ادب به استان مردی باشد که به پذیرش ذلت مطلقاً هیئات گفت. ادب نیست اگر بیان خاطره عاشورای امام را در قالب الفاظ و عبارات و لحن های زاری آلود و زبوانه ای درآوریم که شایسته روح بلند او نیست، بلکه زبان حال روحهای زبون و سینه های تنگ است. ما در تاریخ ادب خود مرثیه سرایان ادیب و مخلص اباعبدالله کم نداشته ایم که اشعار متین و بلند در رثای او ساخته اند.

چرا از این گنجینه های متین و وزین بهره نبریم و صرفاً به نیت تحریک سطحی احساسات عزاداران، ناندسته حرمت مقام خاندان رسول خدا را، در صورت و در محتوی، در بیان خود نگاه نداریم. من از مقام امام خجالت می کشم که مثلهایی در این خصوص بیاورم و بیش از این مطلب را باز کنم. به ویژه که عمیقاً باور دارم که ایرانیان اهل ادب اند.

از خدا جوئیم توفیق ادب

بی ادب محروم ماند از لطف رب اگر این ادب رعایت شود و آن توجه و ظرافت متقابل که پیش از این بدان اشاره کردیم در میان آید، مطمئناً بهره شایانی از خجستگی یاد عاشورای امام خواهیم برد. اگر صحنه های آخرین سحر امام و یاران او را تجسم کنیم و قدر آن شب قدر او را دریابیم و اگر فرخندگی و خجستگی توسل به این روحهای بزرگ را در منظومه اعتقادی و عاطفی خود بازشناسیم، آن وقت تغاللی درونی با حافظ - که دیوان او را در طاقچه خانه هایمان اغلب در کنار قرآن جای می دهیم به ما خواهد گفت:

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

یکدیگر تبریک می گفتند و باطن کور و پلید آنان زیبایی ها و عظمت روح امام و یاران او را نمی دید. اما دوستان ابا عبدالله قرنهایست که با نگاه به آن بزرگی ها از داشتن چنان امام و مقتدائی به خود می بالند و پرواریده شدن چنین نمونه ای در سلسله اعتقادی خود را مبارک می شمارند و به او توسل می جویند و او را سالار شهیدان می نامند.

بنا به نقل مورخان مورد اعتماد، یزیدیان پیکر مبارک امام را به زیر سم اسبان کوبیدند و در عصر عاشورا خیمه های او را آتش زدند و سپس این بی شرمی ها و وحشی گری ها را به هم تبریک می گفتند. تجسم این صحنه ها البته به دل ارادتمندان امام آتش می زند، اما می باید آتشی را هم که در شب عاشورا از محبت و معرفت حق در دل امام و خاندان و یاران او فروزان بود و از خیام او شعله به آسمان می کشید شناخت و گرمی و نور و هدایت او را دید و آموخت و آموزش داد، که آتش طور بود و نوید وعده دیداری که آرزوی جانهای تشنه ای است که از منطق ملامتگران بیکار بسیار دورند:

شب تار است و ره وادی ایمن در پیش

آتش طور کجا وعده دیدار کجاست  
هر سر موی مرا با تو هزاران کار است

ما کجائیم و ملامتگر بیکار کجاست آتشی که مبارکی از آن زیانه می کشد که: «ان بورک من فی النار و من حولها»، مبارک باد هر که در این آتش است و هر که پیرامون آن است. پس در عاشورا دو آتش بود که هر دو را می باید دید. یکی در دل مردان خدا که روشنی و گرمی بود و دیگری در دست یزیدیان که دونی بود و بی شرمی. کار مردان روشنی و گرمی است

کار دونان حيله و بی شرمی است از زیبایی های صحنه عاشورا و ایستادگی و شهامت خاندان امام پس از عاشورا، ظرافت های مفهومی و اخلاقی آن است. تأکید بر مفهوم «آزادگی» از محورهای حرکت امام از آغاز تا پایان است. و «بزرگواری» رنگی است که امام بر جای جای این صحنه پرشکوه پاشیده است.

ظرف مجالس یاد امام بهترین فرصت است برای گفتن و شنیدن در کرامت نفس و اخلاق و اخلاص و مفاهیمی که توجه به آنان روحمان را در این زمستان به بهار می کشاند. بهاری معطر از شخصیت مردی که در سخت ترین شرایطی که برای انسانی می تواند پیش بیاید، همچنان صدای کرامت و ندای آزادی از بندبند وجود او بر می خاست.

بر اساس نقل مورخان، دشمنان امام در عصر تاسوعا به جنگ آغاز کردند و امام برادر خود عباس را فرستاد تا شبی را مهلت بخواهد. مشهور آن است که دلیل این مهلت طلبی، تدارک فرصتی ششانه برای راز و نیاز بسا خداوند بود. اما در روایت مورخ بزرگ عالم اسلام، محمدبن جریر طبری و انشای زیبای فارسی ابوعلی بلعمی از آن روایت که در حدود ۱۱۰۰ سال پیش در دربار سامانیان تحریر شده است، نکته ای در بیان نیت واقعی امام از مهلت خواهی آمده است که عمیقاً تکان دهنده است:

«پس حسین این مردمان را یکان یکان که به نصرت او آمده بودند، بنشانند و همه مهتران و بزرگان بودند و ایشان را خطبه کرد و گفت آنچه بر شما بود کردید و من شما را نه به حرب آوردم، اکنون حرب پیش آمد و من از جان خویش نومید گشتم